

کاربرد هنری فعل در نثر گلستان

حامد ذاکری

*

چکیده

سعدی را «استاد سخن» می‌خوانیم، چه صیت سخنش به همه جا - از دیر باز تا کنون - رسیده و شعر نغز و نثر بی‌بدیل وی «در صحیفه روزگار مسطور و بر السنه احرار مقروء» است. سخن وی به صفت سهل ممتنع آراسته است و به روانی و شیوایی معروف. شیوه سخن‌وری سعدی، همان‌طور که بیان شد، موجب گشته است تا پژوهش‌گران و ادیبانی بسیار، جنبه‌های گوناگون هنر وی را تحت بررسی و پژوهش قرار دهند، تا جنبه‌های زیبایی‌شناختی سخن سعدی بیش‌تر آشکار گردد. در این نوشتار سعی بر آن است که کاربرد هنری فعل در نثر گلستان بررسی گردد. با آن‌که پژوهش‌هایی گوناگون در نثر گلستان بانجام رسیده است، لیکن بررسی کاربرد فعل و روشن‌نمودن گوشه‌ای دیگر از هنر سعدی خالی از فایده نیست. در این میان، با بررسی ویژگی‌های نحوی، فرایندهای معنایی افعال و ... می‌توان هنر زبانی آن بزرگ استاد سخن را تا حدودی نمایاند.

کلید واژه

گلستان - نثر - فعل - استعاره تبعیه - سجع - کنایه.

* عضو باشگاه پژوهش‌گران جوان و دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی - واحد رودهن، ایران.

مقدمه

شعر و نثر سعدی از دیرباز به صفت سهل ممتنع^۱ و به روانی و شیوایی معروف بوده است، بطوری که اهل ادب و سخن‌شناسان در سخن‌رانی‌ها و مقاله‌ها بارها بدین نکته اشاره نموده‌اند.^۲ در زمانه سعدی نیز صیت سخنش به همه جا رسیده بود و شعر شکرین و نغز او را دست بدست می‌برده‌اند.^۳ اما مسأله مهم آن است که این روانی و شیوایی و لطافت در سخن از چه عواملی سرچشمه گرفته و تحت تأثیر چه عناصری است.

به منظور کشف این عوامل و عناصر، پژوهش‌گران بیش‌تر در حوزه بیان، بدیع، عروض و قافیه و فنون ادبی به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند. این موضوع خود دلیلی بر این مدعاست که سخن سعدی عرصه‌ای وسیع برای حضور و خودنمایی فنون گوناگون ادبی است. لیکن باید به این نکته توجه داشت که در مقایسه سخن سعدی با دیگر سخن‌وران، تفاوت‌هایی شگرف مشاهده می‌شود. این تفاوت‌ها بسیار ظریف است و برای درکشان باید دقتی ژرف داشت.

بطور کلی درباره شاعران و نویسندگان بزرگ، نگاه منتقدان و ادیبان بیش‌تر به توصیف وجوه بلاغی، زندگی و سرنوشت اجتماعی، قالب‌های شعری و ... معطوف بوده است. باید توجه داشت که دلایل جاودانگی یک اثر، موضوعی مهم است که یافتن آن‌ها مجالی وسیع است برای پژوهش توسط بزرگان ادب و محققان. آن‌چه تا بدین جا مورد بررسی قرار گرفته نیز به همین منظور بوده است. البته تخییل و تخیل^۴ - که با یک‌دیگر تفاوت دارد و خواجه نصیر الدین در *اساس‌الاعتباس*، راه‌های مخیل کردن کلام را دقیقاً تبیین نموده است - بیش‌تر در معنای صور خیال و سپس به ارکان تشبیه، کنایه و مستعار منه و له ... محدود شده است. در نتیجه معیار جمال‌شناسی ذوق و ظرافت و زیبایی، از «کلام نفسی» به نفس کلام و از «زبان وجودی» به بندبازی و رسن‌تایی بدل گشته است. در دوره‌هایی سرایش شعر و نگارش نثر از هنجار گذشته و این هنجار فراموش شده و هر «درس» نخوانده و «مکتب»^۵ ندیده‌ای و هر «رازندان» و «معرفت نیندوخته»، ادعای رسالت کرده است بی‌آن‌که لحظه‌ای در چراگاه رسالت^۶ چوپان گوسفندان تجربه‌های روحانی و انسانی باشد.

عده‌ای از شاعران و نویسندگان سخن سعدی را الگوی خود قرار داده به نگارش و سرایش پرداخته‌اند، اما هیچ‌کدام توفیقی بایسته نداشته‌اند زیرا ظاهر روان و شیوای

سخن را دیده‌اند، اما به زیرساخت‌ها و لایه‌های تو در توی آن عنایتی چندان نکرده‌اند. بدین سبب است که لقب وی «استاد سخن» شده است.

همان‌طور که پیش از این گفته آمد، بررسی هر کدام از فنون ادبی در شعر و نثر سعدی نیازمند پژوهشی جداگانه است. نکته قابل ذکر آن است که سعدی در تمام قالب‌های شعر و انواع نثر خود، هنرمندانه قلم زده است. نگارنده این مقاله، در مقاله‌ای دیگر به بررسی موسیقی شعر در سروده‌های عربی سعدی پرداخته است که در آن سروده‌ها نیز اوج موسیقی بچشم می‌خورد.

در این نوشتار قصد آن است که به بررسی جنبه‌ای از هنر سعدی در نثر گلستان - که به جرأت می‌توان ارزش‌مندترین نثر مسجع در ادب فارسی دانست - پرداخته شود. پژوهش‌هایی گوناگون در نثر گلستان نیز بانجام رسیده است، لیکن در این تحقیق، کاربرد هنری فعل در نثر گلستان بررسی می‌شود. در این میان با بررسی ویژگی‌های نحوی کلام او، فرایندهای معنایی افعال و ... می‌توان هنر زبانی استاد سخن را تا حدودی نمایاند.

الف) صیغه‌های مختلف یک فعل

یعنی از یک بن فعل در صیغه‌های مختلف مفرد یا جمع در زمان‌های متفاوت یا یک‌سان، فعل‌هایی متفاوت ذکر شده باشد. در صورتی که این همانند آوردن فعل‌ها بلاغی نباشد، کلام نازیبا می‌گردد، اما سعدی هنرمندانه صیغه‌های متفاوت یک فعل را در کلام خود جای داده است:

- ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط زمین رفته و قصب‌الجیب حدیثش که هم‌چون شکر می‌خورند و رقعۀ منشآتش که چون کاغذ زر می‌برند بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۱)

در نمونه‌ای که آمد، دو فعل «رفته» و «می‌برند» صیغه‌هایی متفاوت از مصدر رفتن است که با فعل مرکب «حمل کردن» در انتهای کلام تناسب دارد. این تکرار که با ترادف همراه است، با وجود فاصله یک جمله‌ای میانشان، بر زیبایی کلام افزوده است.

- اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۶)

در این نمونه نیز دو فعل «گویم» و «گفتم» در جمله‌ای آمده است که محور معنایی آن گفتن است.

- یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بوده و جور و اذیت آغاز کرده.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۳)

در جملهٔ بالا صیغه‌هایی متفاوت که از مصدر «کردن» آمده است، به عنوان فعل کمکی در فعل‌های مرکب بکار گرفته شده است.

- روزی تا به شب رفته بودیم و شبان‌گه به پای حصارى خفته [که] دزد بی‌توفیق ابریق رفیق برداشت که به طهارت می‌روم و خود به غارت می‌رفت.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۸)

در جملهٔ بالا مفهوم گریز یا رهسپاری دزد، با تکرار صیغه‌های مختلف مصدر «رفتن» کاملاً محسوس شده است.

نمونه‌ای دیگر:

- گفت: تو را خوابی دیده‌ام، خیر باد! گفت: چه دیده‌ای؟ گفت: چنان دیدمی

که ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۸)

نکتهٔ قابل توجه در کلام بالا، حذفی است که برای تأمین بلاغت کلام صورت گرفته. علاوه بر آن، در تکرار صیغه‌هایی متفاوت از مصدر «دیدن»، همراه با «ی» در فعل «دیدمی» - که از آن به «یاء بیان خواب» تعبیر می‌شود - مضمون خواب بر کلام سایه افکنده است.

ب- فعل‌های متقابل

فعل‌های متقابل در مفهومی عام‌تر نسبت به فعل‌های متضاد مورد تحقیق قرار گرفته است. این گونه فعل‌ها می‌تواند به صورت مثبت و منفی از یک صیغه، و یا دارای تقابل معنایی با یک‌دیگر باشد. فعل‌های متضاد به لحاظ بلاغی ارزش‌مند است، لیکن تقابل معنایی، جمله‌ها را در برابر هم قرار می‌دهد. در جای جای گلستان این تقابل‌ها بچشم می‌خورد که نمونه‌هایی را از نظر می‌گذرانیم:

- ... تا فتنه بنشست و نزاع برخاست.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۰)

«نشست» و «برخاست» دو فعل متقابل است. زیبایی بکارگیری این دو فعل در گلستان آن است که فاعل آن‌ها دو امر انتزاعی است. بنابراین علاوه بر تقابل، استعاره

تبعیه در این دو فعل و تشخیص در کلمات «فتنه» و «نزاع» نیز بر بلاغت کلام افزوده است.

- افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۹)

در جمله بالا تقابل میان دو فعل «آمدن» و «رفتن» است.

- تو {که} چراغ نبینی، به چراغ چه بینی؟

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۴)

- تا برسد بر کنار آبی که سنگ از صلابت {او بر} سنگ می‌آمد و آواز [ش] به

فرسنگ می‌رفت.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۲)

«می‌آمد» و «می‌رفت» مقابل یکدیگر است، اما نکته مهم این است که فعل «می‌آمد» در معنی کنایی «می‌غلتید» بکار رفته است، که بدین ترتیب می‌توان برای آن ایهام تناسب هم در نظر گرفت.

- ... متوقع که در کنارش گیرم، کناره گرفتم ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

«کنار گرفتن» و «کناره گرفتن» فعل‌هایی متقابل بشمار می‌رود که البته در معنای کنایی نیز بکار گرفته شده است و بدین ترتیب ظرافت هنر سعدی در آن مشهود است.

- گفت: اگر از مهرویان بسلامت ماند، از بدگویان نماند.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۳۹)

در نمونه بالا «ماند» و «نماند» فعل‌های مثبت و منفی، و متضاد بشمار می‌رود.

- صاحب‌دلان گفته‌اند: رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۸)

جمله بالا چهار فعل متقابل را در یک جا گرد هم آورده است. این‌گونه سخن‌های سعدی دارای زیبایی دل‌نشینی است که به همین دلیل «ارسال مثل» شکل می‌گیرد.

پ) استعاره تبعیه

استعاره در معنی «کاربرد کلمه در معنایی دیگر با رابطه شباهت» است و در اصطلاح علم بیان، بکار بردن کلمه‌ای است به جای کلمه دیگر به سبب وجود علاقه مشابهت. اگر صفت و فعل استعاره بشوند، استعاره را تبعیه می‌گویند.^۹ اوج این‌گونه

استعارات را در شعر نظامی می‌توان دید. سعدی نیز به نوبه خود، این آرایه ادبی را هنرمندانه بکار گرفته است. باید توجه داشت که زیبایی بکارگیری این آرایه آن است که با تشخیص نیز همراه است.

- ... تفرج‌کنان بیرون رفتیم در فصل ربیع که صولت برد آرمیده بود.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۳)

«آرمیدن» برای سرما به معنای فقدان سرما و گرم شدن هواست، اما گویا تنها با فعل «آرمیده بود» به معنی سپری شده بود، می‌توان زیبایی کلام را باوج رسانید.

- ... آتش نشانیدن و اخگر گذاشتن و افعی کشتن و بچه نگه‌داشتن، کار خردمندان نیست.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۱)

«نشانیدن» فعل واداری است که این‌جا در معنای خاموش کردن بکار گرفته شده و بدین ترتیب صورت کلام، معنایی متناقض نما بدان بخشیده است.

- یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۷)

«روز کردن» استعاره تبعیه است از بپایان رساندن شب؛ هم‌چنین روز با شب در تقابل است.

- ... لاجرم دشمنی صعب روی نهاد، همه پشت بدادند.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۸)

«پشت دادن» استعاره تبعیه و به معنی گریختن است.

- خواجه برین وقوف یافت و از خطر اندیشید...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۷)

«اندیشید» ماده ماضی جعلی است. در آثار سعدی «اندیشه کردن» در معنی ترسیدن زیاد بچشم می‌خورد. دیگر شاعران و نویسندگان نیز این استعاره را بکار برده‌اند از جمله صائب می‌گوید:

ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن در برومندی ز قحط برگ و بار اندیشه کن

ت) تکرار جزء پیشوندی فعل

فعل‌های پیشوندی از زبان فارسی باستان تا فارسی دری وجود داشته و پیشوندهای فعلی نیز تغییراتی داشته است. در فارسی نو بسیاری از فعل‌های پیشوندی فارسی باستان و میانه، بصورت فعل بسیط بکار می‌رود. اما برخی از فعل‌ها دارای پیشوند

است. سعدی در نثر گلستان این فعل‌ها را به‌گونه‌ای بکار برده است که بر بلاغت جمله افزوده شود. به عنوان مثال جزء پیشوندی افعال در معنای متفاوت در جمله تکرار می‌شود. برای روشن شدن موضوع چند نمونه ذکر می‌شود:

- به رسم قدیم از در در آمد. - سواری از در در آمد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۵) (سعدی، ۱۳۸۱: ۵۳، ۶۵)

تکرار پیشوند «در» با کلمه «در»، در جمله مذکور جناس مرکب ساخته که بلاغت کلام را باوج رسانیده است.

- ... به عزت عظیم و صحبت قدیم که دم بر نیارم و قدم بر ندارم.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۳)

تکرار پیشوند «بر» مشهود است. هم‌چنین «قدم بر ندارم» عبارت فعلی است. در این عبارت فعلی «قدم» با کلمه «قدیم» جناس زاید و شبه اشتقاق دارد. پس این تکرار در این نمونه بصورت جناس مشاهده می‌شود.

- دیگر عروس فکر من از بی‌جمالی سر بر نیارد و دیده‌ی‌آس از پشت پای خجلت

برندارد ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۵)

در این نمونه نیز پیشوند «بر» با دو فعل متفاوت تکرار شده است.

- گفت: این گدای شوخ مبذر را که چندان نعمت به چندین مدت برانداخت، برانید ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۸)

در جمله بالا، تکرار پیشوند «بر» به گونه‌ای متفاوت دیده می‌شود. «بر» در فعل «برانداخت» پیشوند و در فعل امر «برانید» جزئی از فعل به همراه حرف اضافه «ب» است.

ث) جناس فعل‌ها

از دیگر جنبه‌های کاربرد هنری فعل در گلستان، جناس میان فعل‌های پایانی جمله‌هاست.

البته در متون مسجع، جنس میان افعال پایانی بسیار دیده می‌شود؛ اما نمونه‌های زیر بیان‌گر این موضوع است که سعدی به این نکته نیز توجه داشته که جناس، هم‌آوایی است و این هم‌آوایی باید در سراسر جمله رعایت شود.

- از آن تاریخ ترک صحبت گفتیم و طریق عزلت گرفتیم ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۸۸)

در این نمونه سعدی برای آن که جناس شکل بگیرد، به جای «کردیم»، «گفتیم» را بکار گرفته است تا با فعل «گرفتیم» جناس زاید پدید آورد و بر موسیقی کلام بیفزاید.

- ... آوازی برآورد که مرغ از هوا درآورد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۹۷)

دو فعل پیشوندی «برآورد» و «درآورد» بگونه‌ای در جمله آمده که گویی تکرار شده است. دلیل این امر آن است که جناس لاحق در جزء پیشوندی فعل وجود دارد.

- جامه [های] کهن به مرگ او بدریدند و خز و دمیاطی ببریدند.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۸)

جناس لاحق در دو فعل «بدریدند» و «ببریدند» موجب شده است تا صامت‌های «ب» و «د» در طول جمله بگوش برسد.

- زینهار تا بدین طمع دگر [باره] گرد ولع نگردي.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۵)

در قسمت دوم فعل «گرد نگردي»، گرد تکرار شده و البته با کلمه «دگر» نیز دارای قلب است. همان‌طور که دیده می‌شود، این جناس‌ها باعث می‌گردد تا هم‌آوایی «گ» در طول جمله بگوش برسد.

- لا حول کنان از گردش گیتی همی نالید و دست‌های تغابن بر یک‌دیگر همی مالید...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۰)

در دو فعل «نالید» و «مالید» جناس مضارع وجود دارد.

- دست کرم بر گشاد و داد سخاوت بداد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۳)

«داد» در این جمله جناس مرکب دارد.

ج) سجع فعل‌ها

سجع در مواردی از گلستان در چهار کلمه و یا بیش‌تر دیده می‌شود. مانند:

- یک شب تأمل ایام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تأسف می‌خوردم و سنگ سراچه دل به الماس آب دیده می‌سفتم و این بیت‌ها مناسب حال خود می‌گفتم.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۲)

البته در جمله‌های بالا، تکرار «می» در سجع‌ها بر موسیقی کلام نیز می‌افزاید.

چ) فعل ربطی (عام) به جای فعل «داشتن»

فعل‌های ربطی را که در جمله‌های اسمیه و برای نسبت دادن صفت یا حالتی به مسندالیه بکار می‌رود، معمولاً با «است، بود، شد، گشت، گردید» می‌شناسیم. اما گاهی بعضی از این افعال جانشین فعل «داشتن» است که آن را هم باید نوعی فعل ربطی نامید. در بیش‌تر این موارد در جمله، «را» تبدیل‌کننده معنی فعل «داشتن» به فعل «استن» است؛ به این راه، «را»ی فاعلی می‌گوییم. از خصوصیات سبکی نثر فنی بکار بردن چنین افعالی است. سعدی از این موضوع نیز بهره جسته است.

- درویش را مجال انتقام نبود.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۵)

«نبود» به معنی «نداشت» است که توسط «را» معنی آن تغییر می‌یابد.

- مرین درد را دوایی نیست.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۵)

«نیست» در معنی ندارد، همراه با «را»ی فاعلی آمده است.

ح) بکارگیری هنرمندانه فعل ربطی

استاد سخن، حتی در بکارگیری فعل ربطی نیز دقت و ظرافت داشته است. به عنوان مثال در نمونه زیر فعل ربطی «شد» در صامت «ش» با دیگر کلمات جمله هم‌آوایی دارد. جالب این‌جاست که صامت «ش» شور بزم را در ذهن خواننده تداعی می‌کند. وی در غزلی گفته است:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی ...^{۱۰}

- شبی خلوتی میسر شد و هم در آن شب شحنه را خبر شد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۳)

خ) فعل در معنی کنایی

پیش از این از استعاره تبعیه در فعل سخن رفت. تفاوت استعاره تبعیه با کنایه در فعل این است که در استعاره تبعیه معنای ظاهری غیر ممکن است، اما در کنایه معنای ظاهری و باطنی هر دو امکان دارد، چه درباره استعاره گفته شد که بکارگیری کلمه در معنایی دیگر به علاقه مشابَهت. اما کنایه جمله یا ترکیبی است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه صارفه‌ای که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، وجود نداشته باشد.^{۱۱} اینک نمونه‌های کنایه در گلستان:

- شنیدم که ملک را در آن قرب دشمنی صعب **روی نمود**، چون لشگر از هر دو طرف روی در هم آوردند ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۰)

«روی نمود» کنایه است از «پیش آمد». به جز کنایه، «روی» در دو فعل «روی نمود» و «روی در هم آوردند» تکرار شده است که البته در فعل مرکب دوم، معنای آن متفاوت است.

- مگر سر پادشاهی کردن **نداری**؟

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۴)

«سر نداشتن» کنایه از قصد و نیت نداشتن است که با مفهوم مرگ برای پادشاه نیز بسیار سازگار است.

- ملک بار دیگر بر او **دل خوش کرد**.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۹)

«دل خوش کردن» کنایه از مهربان شدن است. با این فعل، معنای عتاب و خشم مقدور نیز تداعی می‌شود.

- باری **زبان تعنت دراز کرده** ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۰)

«زبان دراز کردن» کنایه است از سخن را به شیوه‌ای منفی متوجه کسی نمودن. در این عبارت زبان تعنت مورد نظر است و مقصود از آن سرزنش و طعنه است. - به حجت با او برنیامد، **سپر بینداخت** و برگشت.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۹)

«سپر انداختن» کنایه از تسلیم شدن است که خود واژه سپر به نوعی جنگ و جدال لفظی را به ذهن متبادر می‌کند.

(د) **تکرار جزء اصلی فعل مرکب در جمله**

از عوامل زیبایی و هنرآفرینی در کلام - که در علم بیان نیز مطرح است - تکرار است. این تکرار نباید مبتدل باشد. در نمونه‌هایی از گلستان می‌بینیم که جزء اصلی فعل مرکب در جمله بگونه‌ای تکرار می‌شود.

- بامدادان که خاطر باز **آمدن** بر رای نشستن غالب **آمد** ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۴)

در انتهای عبارت بالا به جای فعل ربطی «شد»، فعل «آمد» آورده شده است تا با بازآمدن پیشین، تکرار ملیح ایجاد شود. نمونه‌های دیگر:
- هر روز نظر بیش کرد تا ولیعهد خویش کرد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۰)

در دو فعل مرکب «نظر کرد» و «ولیعهد کرد»، فعل کمکی «کرد» تکرار شده است. نکته قابل توجه در عبارت مذکور آن است که میان فعل‌های مرکب میانجی‌های «بیش» و «خویش» وجود دارد که اگر این میانجی‌ها نباشد، کلام گرفتار تکرار قبیح می‌شود، اما سعدی با آوردن این دو میانجی تکراری ملیح آفریده است.
- ... سواری از در درآمد و بشارت داد که فلان قلعه را به دولت خداوند گشادیم و دشمنان اسیر آمدند ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۵)

در این نمونه نیز به جای فعل «شدند»، «آمدند» آورده شده تا با «درآمد» ابتدای جمله تناسب و تکرار رعایت شود.
- چندان که مقربان حضرت آن بزرگ بر حال وقوف من وقوف یافتند ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۲)

در جمله بالا کلمه «وقوف» در فعل مرکب «وقوف یافتند»، با کلمه همانند پیش از خود (به معنی توقف و سکون)، جناس تام دارد.

ذ) عبارتهای فعلی

گلستان را باید جزو معدود آثاری دانست که بالاترین میزان عبارتهای فعلی در آن مشاهده می‌شود. در مورد ساختار عبارت فعلی می‌توان به گفته ابوالقاسمی استناد کرد: «عبارت فعلی دست کم از سه جزء تشکیل شده و یکی از آن‌ها حرف اضافه است و معنی کنایی دارد.»^{۱۲} عبارت فعلی اگر همراه با بلاغت و زیبایی باشد، با جمله‌ای که در آن بکار می‌رود صورت ارسال مثل می‌یابد و در دوره‌های بعد بدان تمثل می‌کنند. نمونه‌هایی از عبارتهای فعلی در گلستان:
- گفتا: شنیده‌ام که شتر را بسخره می‌گیرند.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۰)

عبارت فعلی «بسخره گرفتن» به معنی تمسخر کردن و ریشخند نمودن است.
- رفیق این سخن بشنید و بهم برآمد.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱)

عبارت فعلی «بهم برآمدن» به معنی خشمگین شدن و منقلب شدن است.
هم‌چنین «روی در هم کشیدن» در عبارت زیر:
- ملک روی از این سخن در هم کشید ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۳)

- از بهر خدای، این شوخ‌دیده را به صدقاتِ گور پدر آزاد کن تا مرا در بلایی
نیفکند.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۶)

عبارت فعلی «در بلا افکندن» به معنی بی‌چاره و بدبخت کردن و دچار مخمصه
نمودن است.

ر) حذف بجای فعل ربطی

حذف در علم معانی یکی از اصول زیبایی کلام است، اما گاهی این حذف بجای،
علاوه بر جلوگیری از تکرار و سستی در کلام، هدفی دیگر نیز دارد و آن هدف زیبایی
کلام را در زیرساخت دو چندان می‌کند. این حذف‌ها گاهی به قرینه لفظی است و گاهی
به قرینه معنوی. به عنوان مثال:

- باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوانِ نعمت بی دریغش همه جا کشیده.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۴۹)

همان‌طور که در بالا مشاهده می‌شود، فعل ربطی «است»، به قرینه معنوی حذف
شده. در صورتی که «است» در جمله حضور داشته باشد، نه تنها کلام زیبا نمی‌شود، بلکه
ناهمگونی نیز بچشم می‌خورد.

- در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۴۹)

در همان‌جا می‌بینیم که حذفی دیگر صورت گرفته، اما این بار به قرینه لفظی.

- توان‌گری به هنر است نه به مال و بزرگی به عقل است نه به سال.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۳)

در مثال بالا، چهار جمله وجود دارد که دو حذف به قرینه لفظی پس از «مال» و
«سال» صورت گرفته است. با این نوع حذف، هماهنگی الفاظ در سجع‌ها نمودی بیش‌تر
پیدا می‌کند.

- دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۹۰)

حذف به قرینه معنوی فعل ربطی و شناسه سوم شخص جمع، در نمونه بالا به این دلیل است که پارادوکس موجود در کلام برجسته تر شود. گویا آنچه حذف شده «هستند» است که بدون آن دو، شاهد برجستگی «حضور» و «دور» هستیم.

ز) آوردن فعل مرکب با فاصله اجزا

گاهی سعدی برای تأکید بر قسمت‌های دیگر جمله، میان دو قسمت فعل مرکب فاصله ایجاد می‌کند، تا تکیه بر روی فعل نباشد:
- درویشی را شنیدم که در آتش فاقه می‌سوخت و خرقة بر خرقة می‌دوخت و تسکین خاطر [خود] به این بیت می‌کرد ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

فعل مرکب در این جمله، «تسکین می‌کرد» است که میان دو جزء فعل، فاصله چند کلمه‌ای ایجاد شده است. این فاصله به جهت آن است که موجب تسکین دل با بیت مورد نظر برجستگی بیش‌تر پیدا کند. هم‌چنین:

- از کرم و اخلاق بزرگان بعید است روی از مصاحبت مسکینان تافتن.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۷)

- یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من آورد ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۶۹)

ژ) کاربرد فعلی به جای فعلی دیگر

در مواردی، سعدی فعلی را به شکلی دیگر بکار می‌گیرد تا هماهنگی لفظی میان اجزای جمله پدید آورد. مانند:
- ... می‌شنید و در هیأت او می‌نگرید.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۲۵)

به جای می‌نگریست، «می‌نگرید» آمده تا با می‌شنید تناسب داشته باشد. باید توجه داشت که هر دو فعل ماضی جعلی است.

سعدی، از فعل‌های کهن بسیار کم استفاده نموده و اگر فعلی کهن هم دیده شود، در ادبیات قرن هفتم متداول بوده است. مانند شکل کهن «خوشیدن» به معنی «خشکیدن» در مثال زیر:

- در تموزی که حرورش دهان بخوشانیدی ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۱)

س) فعل آغازی با هم‌آهنگی موسیقایی

فعل آغازی در اصل برای دلالت بر شروع به انجام گرفتن و یا انجام دادن کار بکار می‌رفته، اما بتدریج معنی آغاز شدن و آغاز کردن را از دست داده است.^{۱۳} فعل‌های آغازی در زبان فارسی دری، جزو فعل‌های کمکی محسوب می‌گردد و عبارت است از: آغازیدن^{۱۴}، آغاز کردن، اندر ایستادن، ایستادن، اندر گرفتن، گرفتن، توانستن، خواستن، دانستن و یارستن. در نمونه‌هایی از نثر گلستان، فعل آغازی هم‌آهنگی موسیقایی با دیگر اجزای کلام دارد:

- ... سخن‌های رنجش‌آمیز گفتن گرفت ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۱)

«گفتن گرفت» فعل آغازی است به معنی شروع به گفتن کرد. گرفت در واج‌های «گ» و «ف» با «گفتن» تناسب دارد. هم‌چنین:

- ... بازرگانان گریه و زاری کردن گرفتند ...

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۴۳)

در این نمونه نیز، فعل آغازی «گرفتند» در واج‌های «گ» و «ر» با کلمه‌های نخستین هم‌آوایی و تناسب دارد.

ش) آوردن فعل در معنی زمان‌های دیگر

- گفت: بنیاد ظلم در جهان اندکی بوده است؛ هر که آمد برو مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده است.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۷۴)

در عبارت بالا، فعل‌های «بوده است» و «کرده است» در معنی ماضی نقلی و «رسیده است» در معنی مضارع آمده است. این نکته‌ای ظریف است که در ضمیر ناخودآگاه نوعی تضاد زمانی را موجب می‌شود.

ص) فعل‌های مترادف

گاهی سعدی فعل‌های مترادف را بزبیبایی بکار گرفته است. در نمونه زیر «گفته» و «فرموده» به یک معنی است.

- فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترده و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بیورود.

(سعدی، ۱۳۸۱: ۴۹)

ض) فعل همراه با ایهام تضاد

- ... بضاعت مزجاة به حضرت عزیز آورده و شبه در بازار جوهریان جوی نیارد.
(سعدی، ۱۳۸۱: ۵۶)
فعل «نیارد» در معنی نمی‌ارزد است، اما در معنی ظاهری با «آورده» ایهام تضاد دارد.

ط) هماوایی و همشکلی فعل با مفعول

- ... ببخش و منت منه که نفع آن به تو بازگردد.
(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۶۹)
«منه» فعل نهی است که با «منت» یعنی مفعولش، هم‌شکل است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، فعل در نثر گلستان سعدی مورد پژوهش قرار گرفت. آن‌چه پیش از هر چیز نظر را جلب می‌نماید، نثری ساده و بی‌تکلف است که در گلستان دیده می‌شود، لیکن نوشتن نثری همانند آن در مرحله عمل دشوار می‌نماید. به همین دلیل است که بدان سهل ممتنع گفته می‌شود و به همین دلیل است که پژوهش‌هایی گوناگون بر روی آن انجام شده است. علت این امر آن است که هنرمندی‌های استاد سخن، در ظاهر ناپیداست، اما پس از ژرف‌نگری بسیار رخ می‌نماید. کاربرد فعل، در مواردی که بیان شد، در نثر گلستان مورد بررسی قرار گرفت. آن‌چه بیش از همه نظر پژوهش‌گر را جلب می‌نماید تکرارهایی است که به‌گونه‌های مختلف در کلمه فعل یا اجزای مربوط بدان بچشم می‌خورد. اما نکته مهم آن است که این تکرارها هیچ‌کدام موجب سستی کلام نمی‌گردد، بلکه بلاغی است و کلام را به لحاظ موسیقایی، کمال می‌بخشد. حذف‌ها - به قرینه لفظی یا معنوی - بسیار دقیق انجام گرفته است. گاهی اوقات فعل‌ها دارای پویایی و حرکتی مضاعف است، چه تقابل، تضاد، استعاره تبعیه و کنایه در برخی از این فعل‌ها موجب شده است تا جمله‌ها از ایستایی به پویایی بالندگی یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱- رشیدالدین وطواط در **حدائق السحر** می‌نویسد: «سهل ممتنع شعری است که آسان نماید اما مثل آن دشوار توان گفت.» (فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، ص ۴۰۷). در نقد ادبی سهل ممتنع به شعری گویند که در آن هنرورزی‌های شاعر دیده نمی‌شود؛ البته برای اهل فن فرق می‌کند (رک: نقد ادبی، سیروس شمیسا، ص ۳۴۳).

۲- برای آگاهی از اقوال و دیدگاه‌ها، رک: فرهنگ سعدی‌پژوهی، کاووس حسن‌لی؛ نیز: سعدی‌شناسی، به کوشش کوروش کمالی سروستانی، دفترهای اول، دوم، سوم و چهارم.

۳- سعدی در گلستان به این نکته تصریح دارد که از آن تحت عنوان «قصب‌الجیب» یاد می‌کند. در غزلیات نیز بارها به شیرینی سخن و اقبال مردم بدان تأکید و تصریح کرده است؛ از جمله در بیت:

خوش است نام تو بردن ولی دریغ نبود درین سخن که بخواهند برد دست بدست
(کلیات سعدی، به کوشش محمدعلی فروغی، غزل ۴۰، بیت ۱۲)

البته بیت بالا با آرایه استتباع همراه است.

استتباع به معنی چیزی در پی داشتن و در اصطلاح آن است که کسی را در مدح یا ذم چنان وصف کنند که در ضمن یکی از اوصاف او، صفت ممدوح یا مذموم دیگرش نیز یاد کرده شود. (فنون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، ص ۳۲۴)

۴- باید در نظر داشت که تخییل با تخیل یکی نیست.

برای تخیل این معانی آمده است: خیال بستن (تاج‌المصادر بیهقی)، صورت بستن چیزی مر کسی را (منتهی‌الارباب)، در خیال آوردن (غیاث‌اللغات)، کسی را خیال نمودن و به گمان افکندن (ترجمان جرجانی، ترتیب عادل بن علی)

برای تخییل نیز این معانی آمده است: کسی را به خیالی و ظنی افکندن (تاج‌المصادر بیهقی)، کسی را در خیال انداختن (غیاث‌اللغات)

تخییل در اصطلاح بدیع عبارت است از: تصور وقوع نسبت و لاوقوع آن بدون تردد در قسمتی از استعاره.

در جامع‌الصنایع گوید: تخییل آن است که لفظ مشترک مشتمل معانی آورده شود، چنان که سیاق ترکیب بر یک معنی تام حاکی بود. و مراعات نظیر کرده آید. و به سبب طوق نظیر گمان بر معنی دوم رود. و آن معنی تام نباشد. و این صنعت نزدیک ایهام و خیال است. و فرق آن است که در خیال و تخیل یک معنی که مجاز و مصطلح و لطیفه‌آمیز و یا ضرب‌المثل مراد باشد و بر معنی حقیقی خیال رود. و در ایهام هر دو معنی تام باشد، لکن یک قریب، دوم بعید. و بعید به سبب سیاق ترکیب باشد. و مراد معنی بعید بود و اینجا همان یک معنی تام بود. الا

آن که به سبب طوق نظیر گمان بر معنی دوم رود. و ثابت نباشد و این صنعت در غایت دلاویزی است.

خواجه نصیر الدین توسی در *اساس الاقتباس*، عناصر و راه‌های مخیل کردن کلام را دقیقاً تبیین نموده است. برای آگاهی بیش‌تر رک: *اساس الاقتباس*، خواجه نصیرالدین توسی، جلد سوم.
۵- مجله بخارا، سال اول، شماره اول، «مقاله شعر جدولی» (آسیب‌شناسی نسل خودگریز)، محمدرضا شفیعی کدکنی، صص ۵۹ - ۴۷.

۶- دکتر شفیعی کدکنی در نقد فقر تجربه‌های روحی و معنوی در شعر معاصر در مقاله شعر جدولی از این موضوع با تعبیر «کلام نفسی» یاد کرده است. درباره شعر جدولی این تعبیر را می‌توان داشت که گویی شاعر، به‌عنوان مثال عناصر طبیعت، امور انتزاعی و رنگ‌ها را در کنار هم می‌گذارد و مفاهیم شاعرانه از آن برمی‌گیرد. برای آگاهی بیش‌تر، رک: *آرای هیدگر*، به کوشش محمدرضا ریخته‌گران: منطق و مبحث علم هرمنوتیک (اصول و مبانی علم تفسیر). هم‌چنین رک: *ساختار و تأویل متن*، بابک احمدی، جلد ۲.
۷- حافظ می‌گوید:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله‌آموز صد مدرس شد
(غزل ۱۶۷، بیت ۲)

۸- سهراب سپهری در شعر «سوره تماشا» سفارش کرده است:
لحظه‌ها را به چراگاه رسالت ببریم.

(هشت کتاب، ص ۳۷۴)

۹- معانی و بیان، کامل احمدنژاد، ص ۵۳.

۱۰- دیوان غزلیات سعدی شیرازی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، غزل ۶۵۲.

۱۱- بیان، سیروس شمیسا، ص ۲۷۳.

۱۲- دستور تاریخی زبان فارسی، محسن ابوالقاسمی، ص ۲۲۴.

۱۳- همان، ص ۱۶۱.

۱۴- آغازیدن در حقیقت فعل جعلی است. برای توضیحات بیش‌تر، نک: دستور تاریخی زبان فارسی، محسن ابوالقاسمی، ص ۲۲۰.

کتاب‌نامه

۱. ابوالقاسمی، محسن؛ *تاریخ زبان فارسی*، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانش‌گاه‌ها (سمت)، تهران: ۱۳۷۳.
۲. احمدنژاد، کامل؛ *معانی و بیان*، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۸۲.
۳. احمدی، بابک؛ *ساختار و تأویل متن*، نشر مرکز، تهران: ۱۳۷۰.
۴. سن‌لی، کاووس؛ *فرهنگ سعدی پژوهی*، انتشارات بنیاد فارس شناسی، شیراز: ۱۳۸۰.
۵. خواجه نصیرالدین توسی؛ *اساس‌الافتباس*، به تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران: ۱۳۶۱.
۶. سپهری، سهراب؛ *هشت کتاب*، انتشارات طهوری، تهران: ۱۳۷۷.
۷. سعدی، شیخ مصلح‌الدین؛ *بوستان سعدی*، به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: ۱۳۸۱.
۸. سعدی، شیخ مصلح‌الدین؛ *دیوان غزلیات*، به تصحیح و توضیح خلیل خطیب‌رهبر، انتشارات مهتاب، تهران: ۱۳۷۷.
۹. سعدی، شیخ مصلح‌الدین؛ *کلیات سعدی*، به اهتمام محمد علی فروغی، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۸۲.
۱۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ «*شعر جدولی*» (آسیب‌شناسی نسل خودگزین)؛ *مجله بخارا*، سال اول، شماره اول.
۱۱. شمیسا، سیروس؛ *بیان*، نشر میترا، تهران: ۱۳۸۵.
۱۲. شمیسا، سیروس؛ *نقد ادبی*، انتشارات فردوس، تهران: ۱۳۶۸.
۱۳. کمالی سروستانی، کوروش؛ *سعدی شناسی*، دفتر اول تا چهارم، دانش‌نامه فارس با همکاری بنیاد فارس‌شناسی، شیراز: ۱۳۷۷.
۱۴. همایی، جلال‌الدین؛ *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، دانش‌گاه سپاهیان انقلاب ایران، تهران: ۱۳۵۴.